

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که اگر کسی با فوریت در حج مخالفت کرد (یعنی در عام استطاعت با اینکه همه شرایط برای حج را داشت به حج نرفت، اما سال بعد یا دو سال بعد مثلاً حج را انجام می‌دهد)، در اینکه چنین شخصی کار حرامی انجام داده بحثی نیست (چرا که اثبات کردیم حج وجوب فوری دارد)، اما آیا معصیت کبیره است یا خیر؟ بیان شد که محقق حلی (قدس سره) در شرایع، صاحب جواهر (قدس سره)، مرحوم سید یزدی و همین‌طور جماعتی از فقها (که مرحوم سید به آنها نسبت می‌دهد) قائل‌اند به اینکه این شخص معصیت کبیره انجام داده است، اما بزرگانی مانند مرحوم امام، محقق خوئی (قدس سره) و مرحوم والد ما این ترک کردن را معصیت کبیره نمی‌دانند.

سخن در بیان ادله فقیهانی است که قائل به کبیره بودن شدن‌اند که تاکنون سه دلیل از عبارت صاحب جواهر (قدس سره) بیان شد. دلیل سوم روایت فضل بن شاذان و بحث استخفاف بود و نتیجه روایت این شد استخفافی که در روایت فضل بن شاذان به عنوان یکی از مصادیق کبیره است، «الاستخفاف بالحج» است و گفتیم که در روایات استخفاف، بین استخفاف به دین و استخفاف به حکم با استخفاف به صلاة یا به حج، تعبیر مختلف است، اما استخفاف به حج را به عنوان یکی از کبائر قرار داده است.

به بیان دیگر، نمی‌توانیم بگوئیم استخفاف به هر واجبی از کبائر است در این روایت، تنها خود استخفاف به حج را از کبائر قرار داده و ما هم گفتیم مراد استخفاف عملی است و کسی که در سال استطاعت حج انجام ندهد، اگرچه سال‌های بعد انجام بدهد این عملاً استخفاف کرده است. برخلاف بزرگانی مانند مرحوم والد ما که معتقد شدند این استخفاف، استخفاف اعتقادی است. بیان شد این استخفاف، ظهور در استخفاف عملی دارد و شواهدی بر این معنا اقامه کردیم. از این رو، روایت فضل بن شاذان دلالت بر کبیره بودن استخفاف به حج دارد و کسی که یک سال عمداً حج نرود استخفاف عملی کرده و این عنوان کبیره را دارد.

ظاهر عبارت مرحوم حکیم در کتاب مستمسک آن است که ایشان نیز استخفاف عملی را، گناه کبیره می‌داند. ایشان می‌فرماید: «بناءً على أن يكون المراد منه الاستخفاف العملي»، ایشان به عبارت: «الاستخفاف بالحج» در روایت فضل بن شاذان تمسک می‌کند، «فإن تركه في العام الاول نوعٌ من الاستخفاف العملي به».^[1]

روایت درباره استخفاف عملی

این روایت از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرت می‌فرماید: «وَاللهِ إِنَّهُ لَيَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَ مَا قَبِلَ اللهُ

مِنْهُ صَلَاةٌ وَاحِدَةً فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا وَ اللَّهُ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ مِنْ جِيرَانِكُمْ وَ أَصْحَابِكُمْ مَنْ لَوْ كَانَ يُصَلِّي لِإِعْضَاكُم مَّا قَبِلَهَا مِنْهُ لَاسْتِخْفَافَهُ بِهَا إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ فَكَيْفَ يَقْبَلُ مَا يُسْتَخَفُّ بِهِ»^[2]؛ این روایت به عنوان یک قرینه برای استخفاف عملی است که در روایات زیاد آمده است. بیان شد که هر جا در روایتی متعلق استخفاف یک فعلی از افعال باشد (مانند استخفاف به صلاة، استخفاف به حج)، ظهور در استخفاف عملی دارد.

در این روایت نیز همین طور است، کسی 50 سال است که نماز می‌خواند، ولی خدا یک نماز این شخص را هم قبول نکرده است. حضرت می‌فرماید شما همسایگانی دارید که اگر برای شما نماز بخواند، این نمازش را قبول نمی‌کنید؛ چون مستخفاً می‌خواند، بعد حضرت یک ضابطه کلی بیان می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ فَكَيْفَ يَقْبَلُ مَا يُسْتَخَفُّ بِهِ».

این روایت برای این بیان شد که در ذهن کسی نباید که مراد از استخفاف در همه روایات، ظهور در استخفاف اعتقادی دارد، ما در جواب مرحوم والد عرض کردیم که استخفاف اعتقادی در جایی است که متعلق استخفاف، حکم یا دین باشد؛ «مَنْ اسْتَخَفَّ بِدِينِ اللَّهِ، مَنْ اسْتَخَفَّ بِحُكْمٍ مِنْ أَحْكَامِ اللَّهِ»، این ظهور در استخفاف اعتقادی دارد، اما جایی که متعلق استخفاف فعلی از افعال مکلف است، دیگر ظهوری در استخفاف اعتقادی ندارد.

در ادامه باید به بررسی دو دلیل دیگر پردازیم؛ یکی در کلام صاحب جواهر (قدس سره) آمده و دلیل دوم در کلام دیگران آمده است. بیان شد که صاحب جواهر (قدس سره) مجموعاً چهار دلیل اقامه کرده بر اینکه این معصیت کبیره است، البته ایشان در آخر بعضی از این دلایل را رد می‌کند، اما بالأخره ایشان این نظر را می‌پذیرد.

دلیل چهارم صاحب جواهر (قدس سره)

ایشان می‌فرماید: «بل فی الکتاب و السنه اطلاق اسم الکفر علیه»؛ اگر کسی حج را ترک کرده و به حج نرفت، خداوند عنوان کفر را بر او اطلاق کرده، «المعلوم أنه من الكبائر»، بعد ایشان یک کبرایی را ضمیمه می‌کند و آن این‌که در نصوص و فتاوا یکی از گناهان کبیره کفر است، «ولو الکفر بمعنی الخروج عن الطاعة الشامل لما نحن فيه»؛ می‌فرماید این کفری که در اینجا است، لازم نیست انکار خدا یا انکار رسول باشد، بلکه کفر به معنای خروج از طاعت است و خروج از طاعت؛ یعنی ترک الطاعة که مصداق برای کفر می‌شود.

بعد می‌فرماید: «كما يشهد له الصحيح سألت ابا عبد الله (عليه السلام) عن الكبائر فقال هي في كتاب علي عليه السلام سبع الكفر بالله عزوجل»، صاحب جواهر (قدس سره) برای اینکه اثبات اینکه کفر به معنای ترک الطاعة است و ترک الطاعة نیز، از گناهان کبیره است، می‌فرماید در روایت صحیح‌ای از امام صادق (عليه السلام) سؤال می‌کنند تعداد کبائر چیست؟ حضرت می‌فرماید در کتاب علی (عليه السلام) هفت مورد است: (1) «الکفر بالله عزَّ و جلَّ»، (2) «عقوق الوالدین» (3) «اکل الربا بعد التنبه...»، سائل می‌گوید به حضرت عرض کردم: «فهذه اکبر المناهي»؛ اینها اکبر گناهان است، فرمود: «نعم».

بعد راوی می‌پرسد: «فأكل درهم من مال اليتيم ظلماً أكبر أم ترك الصلاة»؛ اگر انسان یک درهم از مال یتیم ظلماً بردارد بزرگتر است یا ترک نماز؟ حضرت فرمود ترک الصلاة، عرض کردم: «ما عدت ترك الصلاة في الكبائر»؛ پس چرا ترک صلاة را در زمره کبائر نیاوردی؟ «فقال أي شيء أول ما قلت لك»؛ اول چیزی که من گفتم چه بود؟ «قال قلت الكفر، قال فإن تارك الصلاة كافرٌ یعنی من غیر علم»؛ تارک الصلاة هم کافر است و کسی که صلاة را عمداً ترک کرده، خودش هم نمی‌داند که مصداق برای کفر است. صاحب جواهر (قدس سره) پس از نقل این روایت می‌فرماید: «فإنه ظاهرٌ في ارادة ما يشمل المقام من الكفر المعدود في الكبائر».^[3]

بنابراین، صاحب جواهر(قدس سره) به این ذیل آیه «وَمَنْ كَفَرَ» تمسک می‌کند با این بیان که این «وَمَنْ كَفَرَ» یعنی «و من ترک»، و در روایات کفر را از کبائر قرار داده و کسی که خروج از طاعت خدا پیدا کند، عنوان کافر را دارد و به خاطر همین عنوان کافر، ما می‌گوئیم این گناه کبیره را انجام داده است؛ یعنی شخصی که امسال باید حج می‌رفته، ولی نرفته «ترک الحج، خرج عن طاعة الله فيصدق عليه الكفر» و چون «يصدق عليه الكفر»، مرتکب گناه کبیره شده است.

ارزیابی دلیل چهارم صاحب جواهر(قدس سره)

در گذشته بحث زیادی درباره «مَنْ كَفَرَ» در آیه بیان شد که آیا این «مَنْ كَفَرَ» به معنای «من ترک» است؟ آیا این کفر اعتقادی است یا این کفری که در اینجا هست، اصلاً ربطی به کفر اعتقادی و کفر خروج از طاعت ندارد، بلکه کفر در اینجا در مقابل شکر است؛ یعنی کفران نعمت و «مَنْ كَفَرَ» یعنی من لم يشكر هذه النعمة؛ کسی که این نعمت را شکر نکند و عدم شکر به این است که در عالم خارج ترک کرده و نیامد و اصلاً در این آیه، عنوان کفر اعتقادی مراد نیست، بلکه در این آیه شریفه مراد کفر در مقابل شکر است.

در اینجا مرحوم حکیم هم می‌فرماید: «أما الآية الشريفة فقد عرفت أن المراد من الكفر فيها ترك الشكر و هو قد يكون بفعل الكبيرة و قد يكون بفعل الصغيرة»^[4]؛ گاهی اوقات با فعل صغیره و گاهی هم با فعل کبیره ترک الشکر انجام می‌شود؛ یعنی این‌طور نیست که همیشه به فعل کبیره باشد.

اگر صاحب جواهر(قدس سره) بدون استدلال به این روایت صحیح می‌خواست تمسک کند، پاسخ ما و جواب مرحوم حکیم به ایشان درست بود (و می‌گفتیم کفر در مقابل شکر است)، اما صاحب جواهر(قدس سره) می‌گوید در این روایات کفر را از کبائر قرار داده، در ذیل روایت امام(علیه السلام) می‌فرماید ترک الصلاة از مصادیق این کفر است؛ یعنی از مصدق این کفری است که در اول آوردند.

بعد در اینجا؛ یا می‌خواهند بگویند ترک الحج مثل ترک الصلاة است؛ یعنی اگر ترک الصلاة از مصادیق کفر است و کفر هم از مصادیق کبیره است، ترک الحج همین‌طور است، یا اینکه بگوئیم (طبق برخی نصوص و فتاوا) که حج افضل از صلاة است و اگر ترک الصلاة موجب کفر است، ترک الحج به طریق اولی موجب کفر است. صاحب جواهر در ادامه می‌گوید: «بل لو قلنا ان الحج اعظم من الصلاة أو أن المراد من الصلاة ما يشمل صلاة الطواف كان الدلالة ظاهرة»، دلالت خیلی روشن می‌شود.

در اینجا اشکالاتی بر این دلیل چهارم وارد است از جمله آنکه؛

اشکال اول: در این روایت امام(علیه السلام) می‌فرماید: «ترك الصلاة كفر»، همین اندازه، ما دلیلی نداریم که بگوئیم در این روایت امام بگوید: «ترك الحج كفر»! در نتیجه صاحب جواهر(قدس سره) دلیلی نیامد بر اینکه «ترك الحج كفر»، مگر اینکه کسی حج را افضل از صلاة بداند و بگوئیم قیاس اولویت است و اگر ترک الصلاة کفر شد ترک الحج به طریق اولی کفر می‌شود.

اشکال دوم: خود صاحب جواهر(قدس سره) این استدلال را رد کرده و می‌گوید اگر هم بگوئیم ترک الحج کفر است، ترک الحج به نحو مطلق و من رأس کفر است؛ یعنی کسی در طول عمرش حج را انجام ندهد این کفر است، اما اینکه عام استطاعت انجام نداد و سال بعد انجام داد معلوم نیست که مصداق برای کفر باشد.

ایشان می‌فرماید: «إلا أنه لا يخفى عليك ما فيه ضرورة أن ذلك في الترك»؛ این استدلال (یعنی ترک الحج) زمانی کفر است که

ما ترک مطلق بگیریم، «لا فی التأخیر عن عام الاستطاعة و إن حجّ بعده فی العام الآخر الذی هو مفروض البحث دون ترک اصلاً بل دون تکرار التأخیر اصراراً بلا تخلّل توبة»؛ دو مورد از بحث خارج است؛ (1 ترک، 2) تکرار تأخیر از روی اصرار، اگر کسی حج را بالمرة ترک کند یا اینکه از روی اصرار تأخیر بیندازد، از محل بحث خارج است؛ زیرا محل بحث جایی است که شخص در عام استطاعت نرفت و سال بعد رفت، لذا ایشان این دلیل آخر را رد کرده و می‌فرماید عمده در این فتوای ما، همان است که در اول استدلال ذکر کردیم.

دلیل پنجم بر کبیره بودن ترک فوریت حجّ

در دلیل آخر (که شبیه دلیل چهارم است)، کاری به عنوان «کفر» نداریم، در دلیل چهارم محور اصلی استدلال، صدق عنوان کفر بر کسی است که امسال به حجّ نرود و سال بعد برود ولو کفر هم به معنای خروج از طاعت است که صدق عنوان کفر بر چنین شخصی نمی‌کند. در دلیل پنجم، کاری به عنوان کفر نداریم، بلکه می‌گوئیم در صحیحہ عبدالعظیم حسنی آمده یکی از موارد گناه کبیره، ترک الصلاة متعمداً است؛ یعنی «من ترک الصلاة متعمداً أو شیئاً مما فرضه الله عزوجل»^[5]؛ بعد عطف کرده و می‌گوید شیئی از آنچه خدای عزوجل واجب کند، اصلاً در اینجا کاری به عنوان کفر نداریم.

در این دلیل فقط می‌گوئیم در این روایت صحیحہ عبدالعظیم حسنی «ترک الصلاة، ترک ما فرضه الله» را به عنوان یک مصداق از مصادیق گناه کبیره قرار داده و الآن هم این کسی که در عام استطاعت ترک کرده ترک ما فرضه الله کرده، لذا این عنوان گناه کبیره را دارد. بگوئیم روایت می‌گوید «من ترک الصلاة متعمداً»؛ اگر کسی امروز نماز ظهرش را عمداً ترک کرد، روایت می‌گوید این گناه کبیره کرده. این «من ترک الصلاة متعمداً»، اطلاق دارد؛ چه کسی که در تمام عمرش نماز را عمداً ترک کند و چه کسی که حتی یک روز؛ یعنی اگر کسی امروز عمداً نماز ظهرش را ترک کرد، این شخص «خرج من العدالة، سقط عن العدالة»؛ چون گناه کبیره کرده است. بگوئیم کسی که امسال هم حج را عمداً ترک کرد، از مصادیق گناه کبیره است و به این صحیحہ عبدالعظیم حسنی^[6] بر این معنا استفاده کنیم.

از کلام مرحوم حکیم در مستمسک استفاده می‌شود که ایشان این استدلال را قبول دارد، منتهی ایشان اشاره به این اطلاقی که گفتیم نکردند، بلکه می‌فرماید: «یمكن استفادته [یعنی استفاده کبیره بودن] من صحیح عبدالعظیم الحسنی حیث عدّ من جملة الكبائر ترک ما فرضه الله تعالی»^[7]؛ اگر آن‌چه را که خدا واجب کرده ترک کند، گناه کبیره کرده است. مثلاً این شخص مستطیع حج را که خدا واجب کرده، امسال عمداً ترک کرده، مثل کسی است که نماز ظهر را عمداً ترک کند ولو روزهای بعد هم نماز می‌خواند، ولی یک روز نماز صبح را عمداً نخواند که گناه کبیره کرده است.

ارزیابی صحیحہ عبد العظیم الحسنی

در اینجا باید دید استدلال به روایت عبد العظیم بر کبیره بودن ترک حجّ چگونه است؟

احتمال اول: بگوئیم این روایت اطلاق دارد، ممکن است کسی بگوید «ترک الصلاة متعمداً» به معنای «ترک اصل الصلاة» است؛ یعنی کسی که در عمر خود اصلاً نماز نمی‌خواند یا «ترک شیئاً مما فرضه الله»؛ یعنی در تمام عمر خود حج نرود، در نتیجه این روایت ارتباطی به این محل بحث پیدا نمی‌کند؛ زیرا بحث در این است که فقط عام استطاعت حج نرود، ولی روایت می‌گوید اصل حج را ترک کند.

احتمال دوم: ما یک اصل وجوب حج داریم که آیه شریفه می‌فرماید: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»^[8]، یک وجوب فوریت، اگر فوریت را از روایات به دست آورده و گفتیم از خود آیه فوریت استفاده نمی‌شود، در این صورت دیگر «ترک ما فرضه الله» نیست و دیگر مجالی برای این حرف باقی نمی‌ماند؛ زیرا «ما فرضه الله» در مقابل «ما فرضه النبی (صلي الله عليه وآله)» یا «ما

فرضه الامام المعصوم (عليه السلام) است. بله؛ اگر وجوب فوریت نیز از آیه به دست می‌آید (همان‌گونه که برخی وجوب فوریت را از آیه به دست آورند)، در این صورت «ترک ما فرضه الله» می‌شود.

به نظر ما احتمال دوم صحیح نمی‌باشد؛ زیرا «ما فرضه الله» یعنی آن‌چه دین بر شخص واجب کرده؛ حال چه مستقیماً خدا واجب فرموده باشد و چه پیامبر (صلي الله عليه وآله) واجب کرده باشد و چه ائمه (عليهم السلام). از این رو، این احتمال در اینجا اصلاً معنا ندارد.

نتیجه آنکه؛ مهم‌ترین دلیل ما بر اینکه این گناه کبیره است، همان استخفاف عملی است؛ زیرا ارتکاز را که رد کردیم، ادله دیگر را نیز مورد مناقشه قرار دادیم، تنها دلیل تمسک به روایت فضل بن شاذان است که سندش را قبول کرده و گفتیم اگر کسی امسال نرفت و سال بعد بخواهد برود، استخفاف عملی کرده و همین مقدار برای ما در استدلال کافی است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ مستمسك العروة الوثقى، ج 10، ص: 9.

[2] □ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعِصَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَمَا قَبَلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا وَاللَّهُ إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ مِنْ جِيرَانِكُمْ وَأَصْحَابِكُمْ مَنْ لَوْ كَانَ يُصَلِّي لِبَعْضِكُمْ مَا قَبَلَهَا مِنْهُ لَأَسْتَخَفَّاهُ بِهَا إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ فَكَيْفَ يَقْبَلُ مَا يُسْتَخَفُّ بِهِ. وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ مِثْلَهُ.» الكافي 3-269-9؛ عنهما وسائل الشيعة، ج 4، ص: 24، ح 4414-2.

[3] □ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج 17، ص: 225-224.

[4] □ مستمسك العروة الوثقى، ج 10، ص: 9.

[5] □ «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عليه السلام) ... وَتَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرَأَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) ...» الكافي (ط) - الإسلامية، ج 2، ص: 287، ح 24.

[6] □ الكافي 2-285-24؛ عنه وسائل الشيعة، ج 15، ص: 320، ح 20629.

[7] □ . مستمسك العروة الوثقى، ج 10، ص: 9.

[8] □ . سورة آل عمران: آیه 97.